

بهاری به رنگ گل سرخ

نوبت، درست لحظه آخر به ما رسید
انسان به عاشقانه‌ترین ماجرا رسید
حوا درنگ کرد، زمین سیب سرخ شد
آدم سکوت کرد، قیامت فرا رسید
کشتی شکستگان و رسولان ناامید
در انتظار معجزه ماندند، تا رسید
از دشت‌ها تلاوت باران شروع شد
از کوه‌ها به گوش بیابان صدا رسید
تاریخ ایستاد، جهان مکث کرد و بعد
فواره‌ای بلند شد و تا خدا رسید
پیغمبری به رنگ گل سرخ باز شد
عطر تنش به دورترین روستا رسید

• عبدالجبار کاکانی

بر آستان تو

بر این کبود غریبانه زیستم چون ابر
تمام هستی خود را گریستم چون ابر
ز بام مهر، فرو ریختم ستاره به خاک
که من به سایه خورشید زیستم چون ابر
زمین، سترون و در وی نشان رویش نیست
فراز ریگ روان چند ایستم چون ابر؟
حریر باورم از شعله ندامت سوخت
که بر کویر عطشناک نیستم چون ابر
مرا به بود و نبود جهان چه کار؟ که داد
به باد فتنه همه هست و نیستم چون ابر
مگر بشویم از این دل، غبار هستی را
بر آستان تو عمری گریستم چون ابر

• مشفق کاشانی

اشک‌های منجمد

نگاه آینه اشک است و آستین دیوار
دلیم پیاله درد است پشت این دیوار
غبارها به خدا اشک‌های منجمدند
بین چه سان شده با اشک‌ها عجین، دیوار
چه ماجرای عجیبی چه بهت سنگینی
سکوت آینه سرشار و شرمگین، دیوار
اگر چه قصه دیوارها غم‌انگیز است
چقدر حک شده بر سینه زمین دیوار
میان این همه داغ و کنار این همه رنج
شده‌ست با من دل خسته هم‌نشین دیوار
به اشک ریخته از چشم لاله می‌ماند
میان مردم مشتاق چون نگین دیوار
به سوی عرش خداوند تا ابد باز است
چهار پنجره آن سوی آخرین دیوار...

• محسن حسن زاده لیلیمکوهی

در مسیر عبور

حالا بیا که خاک پر از رینا شود
تا سنگ در مسیر عبورت طلا شود
حالا بیا که غربت شب‌های بی‌کسی
با چشم‌های روشن تو آشنا شود
شهری که در سکوت سیاهش نشسته بود
وقتش رسیده با نفست هم صدا شود
وقتش رسیده ماه برقصد به دور تو
وقتش رسیده پنجره رو به تو وا شود
ای کاش روز آمدنت دل حضور داشت
تا مثل یک پرنده به راحت فدا شود
قسمت کنی میان همه آب و دانه را
آن‌گاه دل کنار تو غرق خدا شود

● حیدر منصوری

طرح‌های بهاری

(۱)

موسم بهاران شد
آسمان کرامت کرد
گل، مرید باران شد

(۲)

صبحدم باد صبا
- با نرگس
گفت:

«بیدار شو ای رهرو خواب آلوده!»

(۳)

در گوشه چمن
سوسن، نگین حلقه خویش است
با صد زبان

به ذکر خفی مشغول

● زنده‌یاد سیدحسین حسینی

روزهای بی تو روز مبدا

نمی از چشم‌های توست چشمه، رود، دریا هم
کمی از رد پای توست جنگل، کوه، صحرا هم
تو از تورات و انجیل و زبور، از نور لبریزی
تو قرآنی، زمین محو شکوهت آسمان‌ها هم
جهان نیلی است طوفانی، جهان دل مرده، ظلمانی
تویی تو نوح، موسی هم؛ تویی تو خضر، عیسی هم
نوایت نغمه داوود، حسنت سوره یوسف
مرا ذوق شنیدن می‌کشد شوق تماشا هم
تو آن ماهی که در پایت تلاطم می‌کند دریا
من آن دریای سرگردان دور افتاده در ماهم
اسیر روی ماه تو هواخواه نگاه تو
نشسته بین راه تو نه تنها من که دنیا هم
تمام روزها بی تو شده روز مبدا، نه؟
که می‌گرید به حال و روز ما روز مبدا هم!
همه امروزها مثل غروب جمعه دلگیرند
که بی تو تیره و تلخ است چون دیروز فردا هم
جهانی را که پژواک صدایت را نمی‌خواهد
نمی‌خواهم، نمی‌خواهم، نمی‌خواهم، نمی‌خواهم

● سید محمدجواد شرافت

عطر تماشای تو

ای صمیمی، غم شیرین و معطر برگرد!
مهربان، طلعت خورشیدی باور، برگرد!
زندگی عطر تماشای تو را کم دارد
بی تو گردیده هزار آینه پرپر برگرد!
روزگار از تب آدینه چنین شعله‌ور است
و زمین، تشنه و آینه مکدر، برگرد
آسمان در افق شوق، زمین گیر شده‌ست
جان پروانه، تو را جان کبوتر برگرد
طلحه‌ها سرفه طاعون به زمین پاشیدند
محو شد آینه در رنگ، سراسر برگرد
ای بهارانه‌ترین لهجه این خاک، بیا
سوختیم از دم پاییزی آذر برگرد

● حسین یعقوبی